

وقایع بعد از شهادت

آمد سنان سنان بدستش زد و امام حسین را برود در انداخت بر شمر و ولد الزنا و سنان حرام زاده و خونی
 علیهم اللعنه بد و از ده ضربت از حضرت زاهد کردند بخدا سوگند که کیفیت ظلمی که بان حضرت از آن کافران
 واقع شد تا بدو جبهه شهادت رسید تا توایم نوشت **عنا** افتنا که کس نتواند شنیدش یارب بر اهل بیت
 خدا مدد پدیدش و در ضربت اول گفت یا الله و در ضربت دوم با محمد و در ضربت سوم فریاد و اعطای بر کشید
 جمله را قاطعاً و هم چنین و احسناء و ولحسنا و جعفر و عتبر و عقیل را ندا و در زبان بزرگ زینب و کلتو
 و سکنه کشاده و میگفت انبیا ان ابا چه ستمها بر شما روی خواهد داد بعد از من در آن هنگام ارواح انبیا
 و مرسلین و تمامی ملائکه مقربین حاضر شدی و حضرت جبرئیل با ملائکه مقربین حاضر شدی و حضرت
 جبرئیل با ملائکه مقربین بر این ان جگر گوشه سید المرسلین آمدند و تمامه کرمان و نالان بودند تا انکه
 شریف انسخیل عثمان و سالار خان بازان بموای قرب محبوب اولی نال افشان کردند **اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ**
رَاجِعُونَ **باب چهارم در بیان وقایع بعد از شهادت آنحضرت**
واقع شد تا ورود اهل بیت بمدینه طینه مجلس اول دار
بنای خوارق عازاتی که بعد از شهادت حضرت سید
الشهداء علیهم السلام ظاهر و هویدا گردید الحمد لله الذی
بَعَثَ الْاَنْبِیَاءَ بِالْمُعْجِزَاتِ وَصَبَّرَ الْاَوْلِیَاءَ صَاحِبِ الْكِرَامَاتِ وَتَصَلَّى عَلَیْهِمْ وَفَعَّ بِیَوْمِ قَتْلِ سِنْبِطِ خَوَارِ
الْعَاذَاتِ وَبَكَتْ عَلَیْ مَضِیْبَتِهِ اَهْلَ الْاَرْضِیْنَ وَالسَّمَوَاتِ وَهُوَ الْاِمَامُ الَّذِی قُتِلَ هُنْدَ الْمُحَصَّصَةِ وَالنَّوَّاسِیَّةِ
مِنْ شَرِّ الْمَآءِ الَّذِیْجُ الْعَطْشَانَ الْفِیْلِ الْعُدُوَانَ شَمْسُ الشَّرِیْقِ اَبِی عَبْدِ اللهِ الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ لَمَوْلَانِ
 انکه در وقت انجا بختاب نبرد شد روی پیشانیاب هم زمین شد از برایش میدگنک هم نلک شد و در
 غزایش پیشانیاب مرغ ماهی بوختند اندر عشر ان یکی اندر هوا این بلند زاب شعله آه از زمین شد نلک
 بر زمین آمد و کورون خون ناب در جهان گردید محشر اشکار خلق عالم سر برید در اضطراب در جنان
 پزار من خیر البشر فوج کوزهر و کرمان بو تراب **مخفی تا فان** که چون قضیه شهادت با ستم
 سید الشهداء صلوات الله و سلامه علیه بوقوع پوست از حکمهای الهی خوارق عازات بسیار در روز کار ظاهر
 اشکار گردید تا اهل زمان از تفسیر حاصل و از متابعت ال ابوسفیان زاجل کردند بعضی از انها که اسانید انها
 بمقصوم منبر شدند و این اوزاق بیان مینماید تلخیصاً قدر و منزلت خاندان رسالت از پیش از پیش باشند
 و از دشمنان ایشان بترانمانند یکی از انها اختلاف اوجاع لبرام علومیه و اجسام سفلیه است که موافق
 احادیث صحیح که انجا بجهان تاب پیرو و تار و نلک میقرار بر قرار زمین با سکون بی سکون و احوال زفانند
 دیگر کون گردید ما هسان از اوج در با اوج رسیدند و مرغان از اوج هوا داخل موج گردیدند و این
 اختلافات و تغییرات تمامی از تغییر احوال کثیر المال یغیبه الله فی الارضین امام زین العابدین علیه السلام بود

اگرچه هرگاه از بركت وجود آنحضرت نبود رشته ممکنات میبکسفت و نظم موجودات از هم میبکشت زیرا که آن حضرت بعد از پدر بزرگوار خود حجة الله بود و سبب وجود جنت در هر عهدی از عهدی است که واسطه میان ممکن و واجب است استفاضه از مبدا فیاض مینماید و افاضه ممکنات و موجودات میسر نماید **مؤلفه** که در انعام ترا از شد و زبیر دانکه در این کارها او پیشتر که بصورت هست از نوع بشر لیک در معنیست او چندگر نادم امد این کلام از شوی خوش بنیان کرده است فطو مولوی که صورت آدمی انسان بدی احد و بوجمل خود یکسان بدی پس معلوم شد که در آن زمان نورافشا از روشنی رای آن برگزیده و بت الارباب بود و فلک دوار بدوران مرکز ذابره امامت رفتار می نمود زمین او کربانی کوه و قارش در سکون و زمان بحرکت انفلات کرامت مقرون در با بظرات امطار عتابنقش افشا و صخره ایازان مکرمتش مشاق **مؤلفه** بود ان مضباح مشکوة الصفات بود ان مراتب خوانوا ذات نوربخشای زمین و آسمان هم جهان جان و هم جان جهان هر چه ممکن در جهان محتاج او فرج نواج او اموالیان چون پدر نامور نور الله فی الارضین امام زین العابدین بدو جبهه شهنش رسید و ذراتی اقالیم صورت و معنی با آنحضرت منتقل گردید در صخرای کربلا همان یک نقطه توحید که ذرات کفر و ضلالت او را احاطه کرده بودند و اهل بیت عصمت که در حقیقت با آنحضرت متحد بودند باقی بودند دیگر موعده که قابل التفات آن مخیر موجودات باشد در ذمه ممکنات در انصحر انبوسد بسبب احاطه کفر کافران لهذا توجه آنحضرت بنام جان بیشتر و التفاتش از جنت امکان کسر گردید و از این سبب اوضاع موجودات مختلف احوال ممکنات منحرف گردید چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که در روز شهادت جدم امام حسین با دهنای مخالف وزید و زمین لرزید آفتاب نیزه و تار و سپهر از رفتار ماند در کبابها موج برداشت و کشتیها اوج و نه بحقیقت این باب التفات آنحضرت نیز همین التفات بود زیرا که هر یک از جنین نمیشد خلوق انگاه از جلالت قدر خاندان رسالت و شفاق گروه ضلالت حاصل نمیشد بدانکه صخره صبط فیوضات خفی و جلی و مظهر صفات الله العلی انکه مهر ذراتش نور آمد و ما هر او پیش ظهور فلک ظاهر مدار زمین را و قرش قرار از تر بیتش جمادات نبات شود و نبات حیوان جسم جانگر در دو حیوان انسان اگر فیض بخش ممکنات نباشد اساس نظم جهان از هم میپاشد حجة الله الاکبر امام تاجی عشر طامع البرهان و خلیفه الرحمن صاحب العصر و الزمان سید الانس و الجنان الامام المشرق المهدی الهادی است صلوات الله علیه و آله علیه بار الها دیده ما شبی عیار از انبوجبالش منور و دماغ جان موالیان را از شمیم روضه خلیفتش معتطر گردان **یا الاله العالمین و بلخیر الناصرین یکنیکر از خوارق غایب است لز و زغایب است** که بعد از شهادت حضرت از کتب گردون خرام امام امام ذوالجناح بظهور رسید **حمد و سپاس** مخصوص ذات پادشاهیت جل جلاله که کیت زین الحام سپهر زاغره ناصبه از مهر داده و زمان او را

وفای بعد از شهادت

۲۵۵

بگفت کفایت سیدانام و اوصیای ذوی الاحترام نهاده از امرش سرکشی ننواند کرد در هوای فریب پذیر
او ظاہر بیست ذوی جناح در عرض طاعتش جولان گریست بی صلاح افتخارش از بکته تا زمکه جاننازی
و زایض مضامین سرفرازیست یعنی سرور سپین شاهنشینین فرزندان چند رسول خدا حسین **علیه السلام**
ذوی الجناح است خواصی حضرت رسالت بود بعد از آن حضرت مخصوص اوصیای برحق و اگر دیگری قصد
سواری او مینمود هرگز این بهلاکت خود قصد داده او فاسد بود بیجهت آنکه با در کب سلطان و طور لایق
موسی عنان فلک مامن روح کشتی مسکن نوح آمده روی ائمه خصال صبا الخیر اهل اقبال موی انفلک
همال لیلۃ القدر از باب کمال **مؤلفه** فزون از باد صرصر وقت دو بود چه ام یکنان املاک در
سپیم کلشن امید بویش صفای چشمه خورشید رویش شمیم ناز اهووی چین بود غزال دشت فزون
برین بود برتبت طور مونی کشتی نوح سپهر خارمین منزل کدر روح و کاب او نیز عرش سوده
عنائش در کف جبریل بوده چون سرور انبیا از دنیا رحلت نمودند شرف از سواری سید اوصیا یافت
و بعد از آن امام حسن مجتبی کاب او را از قدم مبارک کوشش از گوش کردن ساخت و پس از آنکه آن امام معصوم
بزه کفایت شهید کردند سواری شه نشن لئان کلکون روی گردید و عجایب صبا از آن است فلک دفن از شهید
رسید یکی آنکه چون حضرت امام حسین در صحرائی کربلا در میان گروه منافقان عراق تنها ماندند
نبوی در پو پوری جنتن و جولان کوی و دو بدن با وصف محمل با امامت و نشن کای و کوی هوای
که عقل را احیان و نلت از سر گردان نموده بود **مؤلفه** کیه سوسو شدی بر فلک ملک اسما کیه سوسو
شدی تا ستم بری کردار دیگر آنکه چون در میان مکر از کوی هوا و هجوم لشکر اعدا و تلاش کا در آرد
طغیان کرد و غیبت نشنکی سرور شهیدان غالب شد و متوجه شط فرات گردید و اسب را بداند و خطاب
بذوی جناح فرمود که انت عطشان و انا عطشان والله لا اذقت الماء حتی تشرب یعنی نوشن و منم نشن
قسم بخدا که منی چشم ابرانا نوشن ذوی جناح سر خود را از آب بلند نمود و گویا انتظار میکشید که اول آن از
اب بیاشامد و بعد از آن خورد و نیز بان حال یکف **مؤلفه** اگر چه کشته ام از ناری شبکی بیاب
امام نشن حکم من چه کونر نوشم اب کنار اب بکواز عطش نجات دروم میان دجله و سوز جگر ملامت شو
حضرت کفایت بر فاش که بیاشامد فرمود که تو اب بخور که منم می اشام که ناگاه مملوئی فریاد زد که
حسین تو اب می اشامی و لشکر مخالف بچپهای حرم در آمدند حضرت را از این بخت و با آنکه نشن گام متوجه
خیمهای حرم گردیدند **بگردن روقی** که بار امامت را بمنزل رسانید و مولای او و امام مثنی
ترا شهید کردند ذوی جناح صاحب خود را کشته دید بر کافران حمله کردند مانند شیر زبان و پیل دمار
بلکت و دندان حمل نض از آن کافران بی ایمان را بدردنشان و نشن اما چون ذوی جناح از پیرازانی که
حضرت سید الشهدا نموده بودند ذم بسیاری بر بگردن کب سعادت عثمان رسیده بود و از نشن کرد

دیگر تاب استقامت نداشت و بقتلگاه شهیدان گذاشت عنائی که گشته اعضایش شکسته بگوشش خون
 زینش و از کون دو رکابش هلال این یکی بر پشت اسنان دیگری بر روی زمین اما چون بر سر نفس اطهر
 بپرسید و شهیدان رسید و نظرش مجسم پاره پاره صاحب خود افتاد فریاد بر آورد و خود را بر زمین زد
 کویا بزبان حال خطاب بان پرورده کنار رسول مجید می نمود و میگفت **مَوْلَفَه** مرا نادان گشت
 عنان بود عنان من عنان اسنان بود تو بودی انسلیمان اقتداری که بر نادان صاحبک روان بود
 انرا لامر سر روی خود را از خون حلقه نشسته ان حضرت رنگین نموده بجانب خیمهای حضرت روان گردید
مَوْلَفَه فضاگفت چون دید بضاگفتش که افسوس از این مرکب و ذاکش مباد ابغالم کبیتی چه او
 باوان هند بچذاوند و اما منبذام که چگونه شاهندازی نموده بود که هزار سکنیدی بخورد و بچه
 خبر شهادت ان حضرت را بجانب اهل حرم سپرد و بصدای بلند داد و داد که زای بر کوهی که فرزند پیغمبر خود
 گشتند **مَرْوِیَّت** که در انوقت تمامی اهل بیت ظاهره در چشمه امام زین العابدین جمع شده بودند
 سرها بکریبان اندوه برده اشک خونین از دیده جاری که ابا امام غریب چه روی داده باشد **مَوْلَفَه**
 یکی بر روی دست رفته از هوش یکی برخاک غم گشته خواموش یکی از خون دل از دیده جاری یکی
 ساکن یکی در بیقراری تمامی با خاطر پریشان درد و رسترا امام زین العابدین گشته بودند و بر تنهایی ^{بکنند}
 امام حسین گریان بودند که ناگاه او از خروش ذوالجناح بگوش ایشان رسید همگی بکجا و از جای برخاستند و بر
 دویدند و چون ذوالجناح را دیدند و آتش سوار زانیدند و در لختی خروش را و بلا و افغان و احسبناه از جگر
 پرورد برکشیدند در انوقت دیده گریبان بر رسول مختار خونبارید و دل در زکار بر عترت ظاهره سید ازار
 نالید اما ذوالجناح چون کشتی بی لنگر و اسنان قوی از مهر افروز ایستاده بود و خون از تپهها افزون از شمار ستاره
 که بر جبهه او سپیده بود جاری میکردید **مَوْلَفَه** چه زور فیه که بگرداب مانده بی لنگر چه اسنان که زخم
 فیه شده بپیکر چه بچه که فضا خاتمش ر بوده زکین چه خانی که او امر من گرفته بکین نارب در انوقت زینب
 خاتون ظاهره حضرت را چه روی داد که نظرش را سب بپناح بر داد افتاد و بر حضرت سیدالتاجید چه
 گذشت که ذوالجناح سر بر قدم مبارکش نهاد و اشکش جاری بود پس تمامی اهل حرم در آن عنان گشته رکاب
 شکسته را گرفته هر یک بخطابی که دل عالم آکباب مینماید او را مخاطب میناخذند **مَوْلَفَه** یکی گرفته عنان
 و بپدر مخواست یکی ز شاه عزیزان از او خبر مخواست یکی ز نادان بوی گلستان مخواست یکی ز کوه
 شاخ از غول مخواست یکی گرفته بکف کاکل و یکی نالیش یکی ستاده بر پیش بگردن نالیش که ناگهان سر و خیل
 بانوان هم عروین فاطمه ناموس سید عالم زخم چادرین بی بیرون آمد ز دیده بسته بر رخساره جوی خون آمد
انچه در کتابهای احادیث ذکر شده برون شهر نانوفا
 در کربلا معلوم نیست اما در بعضی روایات هست که آنحضرت بعد از شهادت سر و شهادت

کیفیت شیر و فضله

امکن بیت اطهار و اذاع نموده و بر ذوالجنح سوار شد و روانه گردید و اثری از آن معطر ظاهر نگشت
 و بعضی بگام ایشان را گوی که در روی واقع است و اکنون علامتی دارد میدانند **و در بعضی روایات**
 از باب سکه بنظر رسیده که چون ذوالجنح از میدان بیضا حرکت و نظرش بر رخسار کثیر الانوار حضرت
 امام زین العابدین افتاد خود را بجنابش افکند سر خود را بقدر در در خیمه زمین زد که هلاک شود
 حضرت او را دفن کرد مدفنش در خیمه کائنات **العهد علی الراوی** یکی دیگر از خوارق عادات
 که بعد از شهادت سید الشهداء ظاهر شد کیفیت محافظت نمودن شریک جسد مطهر امام مظلوم در ازاره
 ناخن بر جسد های شهیدان **کلیه سینه معتبر روایت کرد** که چون از دیار جنت
 و جوارز با حضرت ظاهر حضرت رسالت از حد بر دند و درین خود را در خصی از حضرت باخشد و آن حضرت را
 که شهوار عرض امامت بود بد جبر و فیه شهادت رسانیدند عمر بیدلیل و سر کرده اصحاب اهل امر کرد که در
 دیگر اسب بر بدنهای شهیدان ال محمد تا نزد چون این خبر با اهل بیت میگردید و یکسان بیقرارند در سر رسیدن
 ایشان مضاعف گردید و جفا تو ز کشیدند و از دیده خون باریدند و زینب خاتون خروش بر او کردند و بر با
 حال این مقال میگفت **مولفه** زد دست ظلم گرفتند خدا ترا بیای کین از چه استخوان ترا و شایع
 و خوشتر زین کبر پرید جز از آب نمائند ایشان را ام کلثوم آغاز نوحه نمود و بزبان میگفت **مولفه**
 از درخت باغ دین بار سینه میخواستند باز ریحنا ز برق جای چرخ بر کن و بار او رشته شرع نبی گستاخید
 ظلم کویا مانند بدمان بیان تار او نمیدانم که حضرت سجاد را چه حالت روی زاده دست که بدفن تر اظهار
 پدید از دو نفر باقی که بر سر جسم پاره پاره رود تا چار و نالان و خسته و پریشان میگفت **مولفه**
 خوردند استخوانم و نکشید چرخ با از درشت دیناری **فضله** خادمه حضرت فاطمه زهرا در انصحر بود و بخند
 زینب خاتون آمد و عرض کرد که ای بضعه بتول چون صقیبه از اد کرده حضرت رسول گشتی او در دریا شکست
 بجزیره افتاد در آن جزیره شیری بود چون او را دید گفت صقیبه از اد کرده رسول خدا چون شیر نام مبارک آن
 حضرت را شنیدم همه کرد و از پیش روی او روان گردید و او را بر او رسانید در این ناحیه نیز شیری هست مرا مرخصت
 تا او را بچسبم که این کافران چنین ازاده دارند زینب خاتون او را وصیت فرمود **فضله** نیز در شیر روانه گردید
 این بیچاره دینی نوع انسان باوری بجهت او لاد رسول خدا و عزت ظاهره شیر خدا نمائده بود که سباع داد عوت
 بناری خودی نمودند **القصه** چون فضله نزد آن شیر آمد و گفت با ابالحارث اندکی مایه بدون غذا بلی
 عبد الله بر بدون ان بوطوا الخیل علی حیدیه یعنی اشیر و پدیدش را با میدانی که کرکان کوفه و شام بوسف
 مصر و لایب کذا بر اوزان دود از بد کشند و پراهنش را بخون اغشند و اکنون ازاده و از بد که بدن شیر را
 با مال هم ستوزان نمائند خواهرش زینب که خاتون دناسست مرا نیز تو فرستاده است که از برای حرمت رسول
 بیای و نگذاری که سکان ال ابوسفیان مرتکب این امر شنیع شوند چون شیر این مختار را شنید اشک از

یکی دیگر از خوارق عادات جسم
 الرحمن از هم سالی و بسیار عظم
 خداوند است که حکمش خولد
 مرا که خود نمود و سلطنت سب
 محض و اسلحه و خول از کیم
 گاه اسلحه بر بند و اسلحه جنود
 نامعد و سپهر زمام کین
 بکف فرزندان شاه لافنی هاده
 که از حکمتان سرگشتی نتوانند
 و دست منشاز این سلطه شرا
 چنان گشاده که نه بصورت جایت
 همگی نتوانند کشود **مولفه**
 این زبان نوسن کلک دگر دوغ
 جاب خوف و خطر بازم بگرفت
 از دست عنان سرگشتی دارم
 غم بیکان بنویسم با شومر
 فکار دلهما کرد بدمان جوان
 ماعوق و بدین باز گوش تا
 دیام از سر بکله هوش مع مع

الرسول

دیده سیلاب دار بارید و فی الفور از جا جکت و عزان و دمان روانه قلکاه شهیدان شد دامن دست
دید از خون غزالان رسالت و یکین و چینی از کلهای زخم بر و سنان چون دامن کلچین چون نظرش به
کشتگان افتاد حیران ایستاد و نظر تعجب کشاد بر مجنوی جسد مطهر جناب امام حسین بود که ناگاه اسما
دید از ستاره زخم بر نفس افزون پسگری دید از پای تا بر از خون کلکون دانست که اینست پروده کنار
و حکم گوشه حضرت بتول خروشان و جوشان بزدلیک ان بدن مطهر وین بیکر آمد کاهی از پنجه خالک بر سر حضرت
و زنیانی دیده بجانب افکند و بزبان حال میگفت **مؤلفه** ای پسر زاده در خورتوان جفا نمود
این جسم زار قابل این ناجز نبود کز کان کوفه شو گشتند جمله کرد آکه مکر ز حال تو شیر خدا نبود هر چند
بود خیم تو از اهل جور و کین هر چند دشمن نوز اهل و فانی بود به پیش جزار حضرت خیر البشر شد
شکر مشر جز از حضرت خیر القبا نمود پس آن شیر دست خور ز ابروی جسد عمران حضرت انداخت چون
صبح روز دیگر شدان جماعت دو سپاه باز غریب متوجه خانگاه شدند و انبیا و انمالت دامن نامه
کردند بر کشند و عمر ملعون گفت این فتنه ایست افشا میکند و راه لشکر را کرد ایند و ان عمریت بر کشد لعنة الله
علیه ذریان گریستن و غزوه کشند جبرئیل را مامور شد
و خبر امام زین العابدین علیه السلام اهل بیت را سناش و سپاه خدا
بر اسراست که ایضاً مضمناً از ادقش در راه اطاعت سر باخته و قتلش قدرتش این خیمه نیکون را بسن
افراخته آبیاری چمن مایم داری سر و شهید از ان کس بیماری نموده که بعد از بد بزرگوار بقیه الله فی الارضین
بر ستاره بیمار المصابی ز اسرخیل پرده که بان استار عصمت ساخت که بعد از شهادت برادرش الا سینه
و هم خواری اسیران دست عمت و ابتلا می نمود و جملنا من النابین فجاءه غزوه عین الرسول و صبرنا من الشکا
فی مصیبتیه و مع حلیفة الرسول الذی ناع علیه ملائکه السماء و جرت یوم قتلیه من عیون السماء الذی
ستید ذریه الخلیل و محمد دم جبرئیل نفس المشرقین ابو عبد الله الحسین علیه السلام **مؤلفه**
شاهی که با و خسر و لولای کز پست در مایم او دیده افلاک کز پست هم و خسر و ظهور و انرجن نالید
هم اثر و اب و باد با خاک کز پست **در روایات معتبره نوشته شده است**
که چون امام حسین را با لشکر و شکم گرسنه در زمین کربلا یکدو تنها بدیده شایند و سر و در
که زینت دوش رسول خدا و طراز افروش بتول عذرا بود بر بنه جفا نمودند زمین لرزید و باد تنگ
افتاب منکسف و اوضاع جهنم مغرف شد از انبیا آدم غم های پیل را فراموش نمود و خلیل از ذکر افضل
خاموش شد ز کربا آنچه گذشت بمجی خط نسیان بشهادت خود نوشت مومنی از پیداد فرعون
بیت عیسی و شته اندیشه جور بهود با نرا گشت محمد مصطفی تاج تقریباً از سر برداشت علی مرتضی
مصیبت بر سر افراشت از ملائک کرویپان نالیدند و قدسیان از دیده خون باریدند جبرئیل امین

وفای بعد از شهادت

دیوانه وار در میان لشکر کفایت می کشید و فریاد و احد و ناله و احسیناه او بگردد و در می رسید
 فوجی که او را نمی شناختند گفتند همان خاموش باش در جواب گفت چگونه خاموش باشم و حال اینکه حاجه
 دوسرا محمد مصطفی زای سیم که با سر برهنه ایستاده است و نظر با سمان و زمین میکند میترسم نفرین کند
 بخلق و تمامی هلاک شوند و من نیز در میان ایشان باشم از حضرت امام ناطق جعفرین
محمد الصادق علیه السلام روایت که هرگاه جسد مقتول شود و نعره
 میکشد که کل خلائق را هلاک میکرد **مر و لست** که در آنوقت که سرور شهید در میان میدان
 قتال بود تمامی اهل بیت از خیمه بیرون آمدند و نظر بجانب حرب گاه داشتند که ببینند بر اعراب ^{مطلب}
 و امام معصوم حجاب چون اوضاع جهان را بر ایشان و زمین را لرزان دیدند از وقوع قضیه از حضرت
 فرسیدند و تمامی خیمه بیمار عطفشان و بپیم سرگردان امام مبین امام زین العابدین در آمدند از فاصله
 دختر امام حسین منقولست که مادری آنوقت در دورت برادر دم نشسته بودیم و آنحضرت بهوش افتاد بود
 که ناگاه متغیر الحال برخواست تن بست داشت لرزان دل و اندرش ناالان چشم حق پیش خونبار و خاطر عینش
 فلک درنگ رخسارش شکسته رفته کفشارش گشته کویان و ناالان فرمود دامن چهره را بردارید که طناب ضایع
 گشت و پهمانه زخم شکست چون چنین کردند نظر بجانب حرب گاه آنکند اشوب همان را دید و فریاد جبر ^{شمار}
 شنید خالی باحضرت دست داد که زهر از او در شاتم احد بخنار و سطلین را از غم حیدر گوار در هنگام حیات
 انور و انبیا و زمان شهادت انشاء اولیاء عارض نگردد بود پس رو بجانب عمه خود زینب خانوم نمود
 و گفت ای عمه **مؤلفه** بنیای خیز که هنگام دست گیری من است نیم نشین کنون مونسیم اشیری ما است
 بگوشه گوش که این سر سر را در دست سر را در باجان برارست میان مگر که جبهش خون طیان پیدا
 طرازد و در پیش بر سر نشان شده است بر او ز شکر چینی پیل سابقان شده است زمانه و افلاک امر و رخاگ
 بر سر کرد مرا ایتم و ترا نیز برادر ز کرد اهل بیت بیک یار برخواستند و از خیمه بیرون دویدند و روی
 دیدند چون شب تیره و نارجهانی دیدند سر اسر کرد و غبار لشکر مخالف پیشتر مانع جرئت نیز دیک شدن
 خناب احترام مینمایند معلوم شد که مخالفان عراق را سنج حسین بزرگ حجاز را که کدای در کاهش نشسته نار داد
 بتبع سید دین گشتند و تن مطهرش را بخون اغشتند کس تمامی که بنایهای طاقت را حال و از دست تاسف
 بر رخاگ افشانند آغاز ناله کرده کویان و یکسو این که ملک ندیده بود کثودند لاله زار کویان را از کبر
 دیده آینه را کردند و جویها اشک خونین بسوی بوستان قتلگاه قشکان جاری زینب خانوم فریاد و نعره ^{ساختند}
 و افغان و احد را بر کشید و از اضطراب اهل حرم زهر اچنک از چنک و ما کرده بیضه بیضا در نقاب کوفت و
 نمود کویان در ایوان جامه سیاه پوشید همراهم با ده تمامی کورد را از ساغر ماه کشید عطار و خامنه غاتم ^{مطلب}
 بر خیز قدم در صومعه گذاشت آه و امصیبتاه لشکر اعدایان شهری بستند و در شتر حیار را گشتند و

صورتها را بر سر نشان میگردانند

در و بجههای حرم محترم آوردند **مجلس** اندم فلک بر آتش غیبت سپید شد که خوف خصم
 در حرم افغان بلند است حواپز امن طاقت قبا نمود مریم کیوان بغیر اکتوز صفورا صغیر و اولاده بر او
 زمره فریاد و اهتک حرمتها کرد زنج از بکر این و ابله در لشکر عمر بخش بود شمشیر بر داشت و در و بشکر گفتا گذ
 و گفت ای شرمنا بر جفا فرزند ان رسول خدا را غارت میکنند شوهر لعینش او را بر کرد ایندوان پیدین
 آنچه در و بجهها دیدند غارت کردند حتی گوشوارها از گوشهای دختران و خلیفها را از پای کودکان فاطمه خ
 امام حسین روایت کرده است که من کوچت بودم و در و خلیفها را از پای من بود نامردها خلیفها را از پای من
 بیرون کرد و میگریست گفتم اید شمن خدا چرا که میبکینی گفت چگونه نگریم و حال آنکه دختر رسول خدا را
 غارت میکنم گفتم اگر میزدانی که من دختر رسولم چرا متعرض غارت من میشوی گفت هرگاه من نگیرم دیگر کسی
 گرفت شمر شیر بریدین بخیمه امام زین العابدین در آمد آن نور چشم مصطفی را در دست بیماری خوابیده دید
 خواست او را بقتل رساند حید بن مسلم گفت سبحان الله هر که آشتید از این کودک چه میخواهی چون آن بیمار
 بقیه الله فی الارضین بود قتل آن حضرت بجهت آن کافر ملعون میسر نشد در آنوقت عمر بخش نیز دینک خیمهها
 رسیده فریاد زد که کسی متعرض زنان نشود **و علی ابن الحسین** را اسیرین رساند و آنچه عبارت بر
 پردهند از غارت چیزی پس ندادند و دیگر متعرض غنیمت و غارت نشدند پس انجاعت پیدین در و آتش
 بجهت محترم زدند و محذرات اشار امل بیک رسالت با اطفال و کودکان سر و پای به سر بیرون دویدند
 در آنوقت طناب طاقت که قبیلان کینت و ابا زید و قده و سیان رنجت **صبا** در چرخم که چرخ چرا
 و از کون نشد این خیمه بلند ستون پیستون نشد **العلی زخیمه** بزاری بیرون شدند خانهها رنجم
خیل خلافت بیرون نشد از فاطمه صغیرا دختر سید الشهدا نقل است
 که بعد از شهادت پدر بزرگوار خود مدهوش و جبران برد خیمه ایستاده بودم و پدر و برادران و خویشان
 خود را در میان خاک و خون میدیدم و در احوال خود متفکر بودم که آیا اشقیای بیخامتیه با ما چه خواهند کرد
 ما را میکشند یا اسیر مینمایند ناگاه دیدم شواره پیداشد و نیزه در دست داشت و بر پشت زنان میزد
 و ایشان سپر میخند و آنچه داشتند غارت میکردند و ایشان فریاد و البیاء و اجزاء و احسنا و احسنا
 میمودند و میگفتند یا مسکنا نیست که ما را آزاری کند یا مؤمنی نیست که ما را آیشاه دهد من از مشا
 ایحال گردیدم و عتمهای خود را بجهتیم که با ایشان پناه ببرم ناگاه نظران لعین بر من افتاد من گریختم ستان
 نیزه اش را چنان بر من زد که بر روی در افتادم و گوش مرا درید و گوشواره مرا برداشت و مقنعه از سر من برد
 و مرا گذاشت و منوسه خیمهها شد من بهوش شدم چون بهوش آمدم دیدم که عجمه ام زینب خانوم بر من
 و میگریست و گفت بخیز تا برویم که بر سر مبارک دختران و برادر بیمار توجه امده گفتم ای عجمه خادری ندادی گفت
 من نیز مثل توام چون بخیمه در آمدیم دیدیم که همه اسباب را غارت کرده اند و برادریم امام زین العابدین

رفق اهل بیت بکوفه

از بیماری و تشنگی و در افتاده بر احوال ماکرمه میکند مجلس و قیوم در بیان روانه
 ساختن اهل بیت عصمت بسوی کوفه و عبور ایشان بقبلگاه
 شهیدان مبروت که چون سید الشهدا از اهل بیت کردند و اهل بیت عصمت او را غارت کردند
 عریا کمر نمود که سر مطهر آنحضرت را بر سرهای مقدمه سایر شهدا بر نیزهای جانب بست نمودند مولف
 آنکه زینت سردوش رسول بود آنکه در کار جانبی بود آنکه کیوان و از اب کسبیل
 میکردند و شوی ز سر مهر چرب شد جلوه کربوک سنان مثل آفتاب خورشید از خجالت او رفت
 شیخ مفید و سید بن طاووس و دیگران روایت کرده اند که چون در
 مقدس آنروزان جهان و بر کردگان اهل زمین و آسمان را بر نیزهای جانب بست نمودند خورشید از زمین و زمان
 نماند از ملامت هفت آسمان بلند گردید و اهل حریم را با حجاب نظر بر سر او زمان فریغ بخش آفتاب جهان تاب
 افتاد فریاد و خروش و احسبناه و واحمده بر آوردند از آن نظاره دیده افلاک کریت در حرم
 که ز کتب بخار چون کریت کربان شدند عزت پر خدا تمام بیمار کربلا از تمامی فرزند کریت هزار
 نارخام بعدای دست در گشتن امام اسیران بیمار یاد زنجیر آناه حضرت امام زین العابدین زابان
 دار و جسم نزار در غل زنجیر کردند مولف زنجیر نم بستند سوزی که بر باشد جهان و هر چه در او
 از بهر وجود او اسیر ظلم و کین کردند اهل الترابی را که گردون بافر اکر امیکردی مجود او سر
 امام حسن که کوچکتر بودند و شهید شده بودند حسن مشق و زید و عروزا با پر دکان مراد و عصمت و محمد زاد
 اهل بیت رسالت بر عملها و شران سوار کردند مولف زنها بخون خضاب عروسان اهل بیت
 کشند در حجاز میخازها سوار عمر خلیل بن انقران در نگاه رب العالمین را با شرمی و جوش و قهر انشت
 و عمر بن العجاج علیهم اللعنه منوجه کوفه کردند سرور و رفته کامان و سرور سینه شاه کربان را بخوبی المیز
 و جیدن مسلم بیدین داد و سر سایر شهدا و عزت ظاهره سید انبیا را با شرم و اذنا فرستاد مولف
 سرهای سروران جهان شد دندان زبش جوارهای پر دکان از صافاناد ناکه گذار فاند از انگشت
 بر کشتگان مکر که کربلا فاد شد شورشی که لوزه بارکان نه نفلک از شش همه ز و خشتان ماجرا فناد
 ان با کفشکو که شدند و پیداش این یک بجهتیکه عزیزش کرباناد ناکه نگاه زینب خدیجه زان میان
 بر پیکر سرور دل مصطفی فناد خود را زینت نام بر روی زمین نکند بی اختیار فتره کشید و زاباناد از
 کبره اش ملامت هفت آسمان کریت از ناله اش بکشد کربون صدفاناد هر بیت که در
 حالت آن حضرت ظاهر قبول و فرزند زاده حضرت رسول خود را بر روی جبهه بر آورد و اورا نکند چندان
 نوحه و زاری و فغان و سقاری نمود که صدای ناله اش در جهان بگوش سیده زنان عالمان و سید مولف
 خبر القسا ز ناله او ناله سر نمود خپال بنیز ز کربلا و کربلاش فرود شرب خلد ز کرب بر مصطفی نشست ان

ع
 صم الله الرحمن الرحیم
 شاهنشاهی اسامی که سرهای و
 را غارت نمودند و اهل بیت
 و کربن و با روی جفاش از بر
 جا و بند کربان آناه بهار عشق
 را بقار ستم پسند و بار کاروان
 حش را بر آه معراج سینه اولین
 متره را که سالکان کوی فرشتگان
 نمایند فلک کشته کشته کشته
 دبار که واصلان منزل فرشته باد
 کشاید شهر بند ستم ستمکاران
 آه آه مولف و و سنانش پادشا
 شهر عشق و شمشاد را مکان
 اندد عشق شاه شهر عشق او
 شاه شهید کارمان اندد عشق
 آمد زید بشوید پادشاهان
 داستان از حق امام دامان
 انکه بر دشمن بی احترام کوفت
 از کربلا نا شهر شام افتاد زمره
 اهل بیت ملامت هفت آسمان

ع
 ع
 ع
 ع
 ع

دیده ساخت بود زان از برای دود **در تاریخ ابی مخنف مسطور است** که جناب زینب
 خاتون بر روی غم شسته آنحضرت افتاده بود و نوحه و زاری می نمود شمر شمر بر منان نیزه را بر کتف آنمکسوه
 مظلومه گذاشت و گفت **تقی و الاحقاص** بر بعضی بر خیز و الا ترا با او ملحق می سازم جناب زینب خاتون فرمود
 او دهنه او دغنی بگذار تا او را ذاع کنم و او را ذاع کند پس آن کافر شمر بر آن حضرت ذابجیر تمام از جسد برد
 غالب تمام دور کرد پس آن مظلومه مکتوبه بزبان حال می گفت **مؤلفه** بکطرف در دست دشمن
 برادر چون کنم بکطرف غم زار در برابر چون کنم افتابی بودم اندک سابقه جز حکم این زمان در
 از دزه که چون کنم **مرویت** که در آنوقت جناب زینب خاتون چهار خطاب بر سر غم زار در نمود
 اقل و عذاد در مدینه کرد و گفت **باجزاء هذا حسنة مقبول يسفح الجفا ومطروح في ارض كربلاء منوز في**
ومسلوب العمامة والزاد شبهة نغطر بالدماء یعنی ای مجذبه زکوار این حسین است که از بیخ جفا کشته کرده این
 نور عین است که در زمین کربلا در خون خود غلطیده و بی غاصد و رافتاده و عاصم شریف او از خون خنثا
 گردیده **مؤلفه** این لاله باض دل داغدار است پشورده کلین جز نو بهار است این کلین
 که از تن زارش هزار خار از تبر کینه سر زده از جو بیار است این پیکری که زینت دلمان کربلاست
 فرای دامن رودش کنار است این جنم پاک نجما جهان امید ما است این روی موی موثر لیل و نهان است
 این کلین عزیز که خار است این چنین اصل درخت خرمی روزگار است زان بسکه شکو ما بشارت رسول
 کرد زینت با کرم رو سوی قبر قبول کرد **پس در ابی مقبره مادرش فاطمه زهرا کرد و گفت** **اقاطم هذا حسنة**
عزیز بالدماء وعطشان في ارض المحنة والابلاء ای فاطمه ای مادرمه زان این حسین است که در خون خود
 غوطه ور گردیده و با لب تشنه در زمین محنت و ابتلا غلطیده **اقاطم هذا حسنة** ذبیح من الضفاد است
سنان الاشقياء ای فاطمه این حسین است که سر او را از قضا بر بلند و بر نیزه جفا کردند **مؤلفه**
 مالد و نور دیده خود بکفر سپین ^{ببر منان چنانچه غوطه ور سپین} من در میان مکر و نگر خال خون سر بر منان اهل ستم جلوه کوبین
 بر خرمی که بود از خوشه چین خلیل از بر خادان زمانش شرمین ^{ببر منان چنانچه غوطه ور سپین} ان طاری که نخل بود و نخلش
 از تبرهای کینه بر او دست بر سپین زان پیکر در مشکوه اعدا بمادش ^{ببر منان چنانچه غوطه ور سپین} آغاز نوحه کرد بنشین مادش
 می گفت ای برادر جسم تو بکفن روی خاک کربلا افتاده چشم من در صیبت تو در خون کشاده **مؤلفه**
خاک کربلا زینت کربن کرد بر هم در ماتم بر او با جان بر هم ای جان پاک کاش شدی جسم من بجاک تا این چنین
 بر سکر پاک تو سنکرم در سینه وجود تو بودم چه امانت **اکنون در اقامه دادند کرم در این زمان**
 که مهر جاک غروب کرد شد در کربلا زینت جرخ اخره کردن بنیاد داد زینت کرم در دوزخ رسد
 بنار جهر بکشد پدید بوم و در سید و مگر کز جو روزگار چنان زار و مضطر گاه می بختران سپین
 تمام گاه می بود کان یتیم نو مادرم دست فضلان مرا بکشد بشام ^{ببر منان چنانچه غوطه ور سپین} بر خیز ای برادر و جان سپارم

مظنون در این کتاب
 که در این کتاب

وَرُودِ امَلِدِ بَكُوفِه

۲۴۳

پس رو با شعیبان نمود و میگفت انکوا علی المرتضیٰ الذی کان نورہ بالکرباب و منع من الضراب و غسلہ بالذباء
و مطر فوج فی الکربلا و یعنی بگریه بر غریبی که خاک کربلا او را کافور بود و غسل او از دهنهای بدن شریفتر بود
و بگریه بگشته که ابفراترا نیا شامید و در ارض ما درید خاک غلطید **مرویت** که در آنوقت
دختر سیدالشهدا دید و جسد منور معطر در بزرگوار خود را در بر کشید و مینالید و گریه و ناله مینمود
تا آنکه جمیع حاضران و دوستان و دشمنان بگریه و فغان آمد و از بسیاری گریه مدهوش گردید تا آنکه
ان محنت زده مظلومه را بجز از آن مظلوم جدا کردند مجلس سیمین **ربانیان** نیز یک شب
اسرای ال محمد و سرهای سرور **املدیت طاهره** نیز **بکوفه**
و ورود ایشان باند یار محنت بنیام عَلَيْهِ السَّلَامُ **مُحَمَّدٌ الَّذِي هُوَ خَيْرُ الْبَشَرِ**
أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَرْسَلَ عَلَيْنَا خَيْرَ الْمُرْسَلِينَ صَلَّى اللَّهُ وَسَلَّمَ وَعَلَى إِلِهِ اجْمَعِينَ سُبْحَانَ
ابن عمیر **أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ دُرَيْبَةَ الْمُعْتَصِمِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ** **مَوْلَاهُ** **خُصُوصًا** **لِأَنَّهَا**
بِزِمِ مَاتَمَ او گریه فرمود عین آمد **سید بن طاووس** و **بیکران** **روایت کرده**
که چون املدیت رسالت نزدیک کوفه رسید ندید شرفان اهل ذیابنظاره عترت طاهره اظهار رسول
مخبر آمدند و بر مناظره پیشی قرار گرفتند مگر اجمعی بار رسول خدا و علی مرتضی و بتول عذراء بود خون از دیده
کشود و مگر این خیمه غبار الود و از موالیان شاه مردان نبود اظهار فرح و نشاط میکرد **مؤلفه**
یکی کرمان چهار نوبهاران یکی خندان جو بوق کومساران یکرا دیده غم دیده خوشبار یکی بود
مخبر از دل ذل زب از امل کوفه رسید که شما کدام ایستاید و شمار از کجای اوند **مؤلفه** غبار
شما که زار و فزاید و دستگیر حور جهان ندیده کسی در جهان اسپر غبار شما ندیده ذکر دیده فلک
اند و کند بو کفر تارعی ملک گفتند ما ایم اسپران محمد ما دلشدگان که مبتلا ایم **مخند زده** **کاز**
بینوایم **اولاد رسول** **عجبنا ایم** غارت شدگان کر بلا ایم همه چون از زن ایشان را شناخت خود را
بند و م شریفان بزرگواران انداخت و لالی اشک تار مقدم ایشان نمود و چون دید که ایشان مانند
از لباس عریان و چون خورشید تابان بلباسه باشند بخانه خود شد و از چادر و مقنعه آنچه داشت برداشت
بزد ایشان آورد و آنها را پوئشانید و اهل کوفه امام زین العابدین را دیدند که بسیار و بخورد و بچیف است و
دست مبارکش را در کردن غل کرده اند و محذذک استار عصمت را بر شرفان برهنه سوار نموده اند صدای تو
و شیون بلند کردند جناب سید الشاهدین فرمود که ای گروه شما بر ما گریه میکنند پس که نماز اکثر است بچفا
زین خانون اشاره مردم کرد تا ساکت شدند و خطبه در کمال فصاحت و بلاغت مشتمل بر حمد جناب اقدس
الهی و در صفد سالت **پناهی** **حضرت** **اذا فرمود** و سخنان چند ذکر نمود که هر حرفش متضمن اکامی عناد از کفر و فساد
اهل شقاق گردید و مردم از سخنان آن بکر گوشه فاطمه زهرا میگردیدند و دستهای خود را بزدان میکردند

مردی بی خاخر بود چندان کرپت که اشک بر اندامان جاری شد و گفت بدم و مادرم بگذای تو یاد پسران
 بهترین پسران و جوانان شما بهترین جوانان و زنان شما بهترین زنان و اولاد شما بهترین اولادند هرگز
 خوار نمیگردید شما و بر طرف نمیگردید بزرگی شما پس حضرت امام زین العابدین فرمود که بهتر است
 باین گروه غایب یعنی بخشد بعد از آن فاطمه دختر امام حسین ^{علیه السلام} و ازای درود جناب مقدس رسالت
 پناه می زنم بشود و جنت خدا را بر این اشقیاء تمام کرد و هم چنین ام کلثوم خطبه خواند و احتجاج کرد بر قوم و مشرکها
 خان کذا و در تمام سببها انشا کرد که اهل کوفه صد افغان و خروش بر آوردند و ارکان زمین و آسمان بلرز
 در آمدند و وحشی شد که دیده روزگار ندیده بود پس حضرت امام زین العابدین اشاره کرد بسوی مردم که
 ساکت شوید و بر پا ایستاد و حمد و شای حق تم و اذاکر و درود بسیار بر حضرت رسالت و اهل بیت کرام
 آن حضرت فرستاد پس فرمود که ایها الناس هر که مرا شناسد شناسد و هر که مرا نشناسد بلند کند منم علی ^{علیه السلام}
 این ایضا ^{علیه السلام} پس آنکه هتک حرمت او کردند و مالتش را اغارت بردند منم پسر آنکه او را بی نصیب و جرم در کنار
 شط فرات ذبح کردند منم فرزند آنکه او را در راه خدا اسیر کردند و همین فخر را بر است ایها الناس ^{علیه السلام}
 مبدم شما را بخدا که ایامند ایند که نامها به بدین نوشتید و او را فرستادید و عهد و پیمانها با او نوشتید
 و با او سبقت کردید و در آخر کار زار کردید و دشمن را با او مسلط کرد ایند پسر آنکه شما با او پختن خود
 بستید پدید بگذام دیده نظری روی حضرت خواهید کرد در روزی که شما گوید که عزت مرا کشید و هتک حرمت
 من کردید و شما از امت من نیستید پس باز صدای گریه از هر جانب بلند شد و بیگانه می گفتند که هلاک
 شده اید و نمیدانید چون گریه حاضران که حضرت فرمود که رحمت کند خدا کبیر که نصیحت مرا قبول کند
 و حفظ نماید وصیت مرا در حق خدا و رسول و اهل بیت او زیرا که ما را در تبلیغ رسالت تاقی حضرت رسالت
 لازم است چون حاضران این سخن را شنیدند همه فریاد بر آوردند که یا رسول الله سخن ترا میشنویم و اطاعت
 میخانیم و خافان خدمت تو هستیم هر چه میخواهی بفرما که فرمان بر داریم و هر که با تو جنک کند با او جنک
 کنیم و هر که با تو صلح کند با او صلح کنیم حضرت فرمود که همینان همینان که ایقدا را و مکا را و دیگر ما با او
 شما را میخواهیم و دروغهای شما را باور نمیکنیم خواهید که با من چنینان کنید و حال آنکه هنوز جراحت دهانها
 مانند و مل شده است و بدم و اهل بیت او در بر و زخمها کشیده شدند و هنوز فراموش نکرده ایم مصیبت حضرت
 رسول و مصیبت پدر و برادران و خویشان خود را و ناخال تلخی از مصیبتها در کام منست و انش از غمتها
 در سینه ام مشعل است با شما سر کبریا خیم که فدای ما باشید و بر ما پسر هر چند در مرتبه امام مظلوم
 شقاوت کفر و شدت عذاب تا ملائک آنحضرت خواند و ساکت شد و در بعضی از کتب
 معنی از مسلم کی کار و ایت کرده اند که گفت روزی پسر زاید آمد
 نهادن برای مرتک دار الاماره کوفه طلبید من در انجام سوخته کجکاری بودم ناگاه صدای شویبیا

که باید زانم کردید
 بخداوند اسماقتاد
 که اعضاء بر کنار شما
 بنمایم و بگویم با و
 دروغها بفرستاد

وَرْدِ اَهْلِ بَيْتِ كُوفَةِ

۲۶۵

از اطراف شنیدم از خادمی که نزد من بود پرسیدم که این صداهای بیت گفت کسی بریزید عیند خروج کرد
بود و لشکر این زبانه بخت آورفته بودند امر و ز سر او را داخل شهر میکنند پرسیدم که آن خروج کننده که تو
گفت حسین بن ابطالب من از این سخن بر خود لرزیدم از ترس خادم خود داری کز دم و معنی تکفیم چون بیرون
رفت چنان طباخچه بر روی خود زد که نزدیک شد که کور شوم و دست خود را شستم و از راه پشت قصر بیرون
رفتم تا بکناسه کوفه رسیدم دیدم که مردم اینساده اند و انتظار میکنند که اسرار و سرها را بیاورند تا گاه دیدم
که نزدیک میهد کجاوه و عمل پیدا شد گفتند که حرم محرم است و فرزند آن فاطمه زهرا در این عملها
لمؤلفه جمله عملها چرخ آفتاب بود در هر برج ماهی بنقاب هر یکی از مهر خاور و خوبرو نزد
دین داران زجان عبوتر تا گمان دیدم جوان پر مالال لاغر و زرد و ضعیفی چون ملال کز جفا
دشمنان دلیکری بود دست و پا بشسته در زنجیر بود شد عیان بر من که آن سال اردین هستم
اهل ایمان و یقین امام زین العابدین زادیدم که بر شتر برهنه سوار است و بخورد و علیل و مجروح و خون از
بدن مبارکش میریزد و از روی حزن و اندوه شبری چند میخواند با این مضمون ای بدترین استها خیرند همد
شمارا که در غایت جدماد روح ما نکرده در روز قیامت که ما و شما نزد او حاضر شوم چه جواب خواهید داد
ما بر شتران برهنه سوار کرده اید و مانند اسپران میبازید گویا که هرگز بکار دین شما نیامده ایم و ما را از آنرا می
گویند و دست بر هم میزنید و بکشتن ما شادی میکنند ذای بر شما مگر نمیدانید که رسول خدا و سید انبیا
جدمت ابواقه کربلا اندوهی بر دل ما گذاشتی که هرگز نسکین نمیاید اهل کوفه با اطفال اهل بیت زرم میگرد
و خرما و جوز و نان میدادند پس ام کلثوم زجر کرد ایشانرا که ای اهل کوفه تصدق بر ما اهل بیت حرام است و از
دست و دهان ^{اطفال} کوفت و بر زمین میانداخت و زنان اهل کوفه از مشاهده آن مقرآن حضرت
احلال میکردستند ام کلثوم چون کریم ایشان شنید از میان محمد که ای اهل کوفه مردان شما ما را میکشند و زنان
شما بر ما میگردند خدا در روز قیامت میان ما و شما حکم کند در آنحال صدای شیون برخاست تا گاه دیدم
که سرهای شهدا را بر تیرها کرده بودند پیدا شدند و در میان آنها سری دیدم در کمال حسن و صفای نور و رضیا
و شبیه ترین مردم بر رسول خدا و مانند ماه تابان پیدا شدند و اشخساب از محاسن شریفش ظاهر بود مؤلفه
برستان دیدم سری چون آفتاب آفتاب از شر او انداختاب هر چه سوز مهر و مرد خشنه تر چون
رخ نورانی خیر البشر بود از خون چهره او در نقاب نوی انبر بود از خون در خضاب چون زینب
خانم زانظر آن سر مهر و منظر افتاد و با اختیار سر خود را بر چوب عمل زد که خون بر زمین ریخت مؤلفه
چه دید زینب عزون سر برادر را سر برادر با جان و دل بر بر را شرر بخیز کرد و در آنش دل زد کشید
سرش را بچوب عمل زد چه جلها که روان شد دیده از دل او بگل نشسته ز خونبار است عمل او ز مجلس
نرمین خون ناب جاریشد کشید ناله و دراهم بیفراویند فریاد بر آورد که ایماه فلک امامت که بحرم نبرد و با

مغف کردیدی انجور شید سپهر خلافت که بگردش روزگار در افق غروب و از ما پوشیدی ای زاده
 فاطمه شیم خود را بطلب دل داری کن ای بزرگوار از فرزند ماتم زوه و بنجور خود علی الحسین
 خبری بیکر که بدش از جور دشمنان مجروح است و دلش از ستم دو نان مفرج است از سخنان جان
 سوزان نور دیده زهر انش حیرت از تری تاب بر تاز بانه کشید و از اشک خونین حاضران رخساره زمین
 کلکون شد و از دوا سوختگان هوا پیره کردید هر صیبت که عمر بخش لعین سر منور سید الشهداء
 ز انجولی اصبحی زاد و نیز دین ز یاد فرستاد چون خولی در شب سپید در هنگامی که در قصر آن ولد الزناد
 بسته بودند سرانتر و در انجانه برد ان ملعون دوزن داشت یکی از بنی اسد خضم بر ان ملعون ان سرور
 در خانه پنهان کرد و نیز دین زن حضرت میده خایید ان زن از او پرسید که از کجا می آید و چه آورده گفت
 سر حسین را آورده ام زن گفت وای بر تو سر فرزند حضرت رسالت را با این خانه آورده بخدا سوگند که
 دیگر سر من بر این تو نخواهد رسید پس درخواست و بیرون آمد تا گاه نظرش بر نور عظیم افتاد که از
 یکی از ان حجرها ساطع بود و بسوی آسمان بالا می رفت چون بجزه درآمد دید که ان نور از ان سر منور ساطع
 و ملائکه بصورت مرغان سفید بر کرد انتر بر آمده اند مجلس چهارم در بیان حاضران
اهل بیت ظاهر حضرت رسالت مجلس پسر زین ابدها
 انحمد لله الذی بنى قلوبنا بحمیه الحسین علیه السلام و اباء الحسین و نور عیوننا بالیکاء علی الحسین
 و ابناء الحسین علیه السلام و هو امام الذی حرمه سبنا با و فی ایدی الظالمین اساری مرویت
 که چون اهل بیت اطهار را با سرها نهاد داخل کوفه نمودند در خانه که بهلوی مسجد واقع بود مکان داد
 خانه چون دل سیران و بران و برانه مانند کاخ حرم اهل بیت در سقف و بیارکان و ان یکسان تار و زردگان
 مکان نالان و کرمان بودند **مؤلفه** در ان غم خانه منزل خانمودند چه غم در کوی دل ما و انمودند
 همین نرا ستم دلگیر بودند همه در بند یک زنجیر بودند یکی بیمار بود و دیگرش خاک و لی ان خاک از
 شتاب افلاک یکی با سوز دل تا صبح بیدار چه شمع بر سر بالین بیدار اما چون صبح که پنهان از ان غم
 ماتم داران چاک نمود و روزال ز یاد شد پس همیشه زانسه و ثمره شجره مر خانه اصل درخت ز نادشمن سرور شهلا
 نمرود و از بعضی دار الاماره فرار گرفت و بقصد استخفاف ذوقه ظاهره خلیل الرحمن بر کشند ظلم و طغیان
 نشک **مؤلفه** در انجمن ظلم که از استنشک در قصر جفا چنانکه میخواست نشک در محفل ناسرا
 اگدر رسول سر خیل دروغ پیشه کان ز است نشک پیر مردم کوفرا با در غام داد و خاصان با درگاه قریب الهی
 طلبید چون امر او عینا کوفه در مجلس ان لعین نشمن کردند و نظر ارکان بمنابر پیش روی نشند خادمان ان در انجا
 بطلب مخدوم زادگان اهل حقیقت و ایقان روان شدند و سرهای قربانیان کعبه و ناز با انغران بسته شد
 بلا محضو انست بیجا حاضر ساختند سر سرور شهیدان بر سرستان و دستگیر از با افتادگان در بند کران

ص
 انجمنی است که کوی شفت و برانه
 دل های عزایست و جبهه در کام
 شکسته دلان در اهرم دل غم
 حیوان است در سنی مخلوق نیست
 مؤلفه کعبه آمد کوی در باب نیاز
 خانه دل جای بی نیاز کعبه
 دل هر دو مقصود همان درهما
 جسم و در اقل جان حیوان
 کعبه در خانه است منزل ان باب
 دل و پنهان است ظاهر است این
 بر خواص بر عوام گاه اندک
 که در شهر شام ۳۳ ۳۳ ۳۳

کفایت اهل بیت و محبت زوار

برده کبان استار عفاف سرمدی در زنجیر و محذوران سزاق مجذبی تمامی غریب اسیری الظرفی که دیده
 بصیرت داشتند استین شرم بر چشم کرمان گرفتند و حاضران که صاحب حضور قلب بودند آه از سوز جگر
 کشیدند در آنوقت سرسور و سینه زهر آرد طبق گذارند و نیز در سر خیل تمکازان هماغه دندان پیشتر
 اظهار فرج و نشاط و سرور و انبساط نمود و چون بر دست داشت بر لب دندان آن حضرت میزد
 و میگفت همین چرخ و ثواب و دندان بوده **مؤلفه** این لعل خشک عبرت برک کل تراست همین
 هزار مرتبه از دج کومراست **زین ابرار رقم** که از شامیه اصحاب رسالت بود بی اختیار هر دو بر او
 گفت اینظام خوب بر این لب مبارک من که من مکرر دیده ام که این لب چون قد از حضرت رسول میسوزد
 و میکید و از فضل شبنم تو خرمی یاد و خون از دیدن حق بن می کشد اینظام **مؤلفه** اینکه فرشته
 سرافرندات دارت دستار رسول خدایت در نظر اهل بیت در حجاب هست فرزند
 از آفتاب بنده دوزخ دهنش کومراست نشن لعل او کومراست دوستش دوستی مطیع است
 دشمن او دشمن شتر خدایت این بگفت صد ابرو که بلند کرد آن کافر ندی غود که سخن کونا که این سخن
 خدا که میبکی که مانع کرده ایم اگر خرافت پیری نرود و نیافته بود امر کتبش تو میگردم زلبه برخواست و از
 خانه آن کافر بیرون رفت گفت ای اهل کوفه **مؤلفه** از خانه غبار گرفتید دادید زلف سجده
 ز تار گرفتید فرزند فاطمه را کشید و بر رخساره زان خود امیر ساختید که نیکان شما از فضل رساند و بداند
 بر بند که بر نظر این ناپذیر افتاد که در کنایه نشسته و پرده از خون دل بر رخسار بسته کنیزان کرم خدایت
 پیرانش کوه دکان ملک حال در دامش اشکش زمین گیر و امش کردون مصیبت رسید که این زن کبیت گفتند
 ای نامرد این ناموس رسول خدایت در خفا طمعه زهر است زهر آسمان عصمت بضعه شاه ولایت ماد
 بییمان بدای پیران خواهر نامد سر و شهیدان زینب خاتون است **مؤلفه** این بضعه حضرت
 بتول است این دختر دختر رسول است محذور و مراهل غالت این ناموس رسول اکرم است
 این خواهر غمناک است این عمه دختر حسین است این بچا گفت که ای دختر ابوتراب خدا
 که شما از سو اگر در دوزخ نمی گوید مگر ناجر و دسوانی شود مگر فاسق و انا ما نیستیم دیگر اندیش ز یاد
 گفت دبیعی خدا کرد با برادر تو و اصل بیک تو زینب خاتون فرمودند پدرم مگر نیکی انا بعبادت شماست
 نبر کردیدند و بزودی خدا حکم خواهد کرد میان تو و ایشان و با تو خاصه خواهد نمود آنوقت از معلو
 میشود که غلبه از برای کبیت چون اعلیون این سخن شنیدند در خشم شد و امر نمود که امفصو و زانقل
 رسانند چون کوه دکان اسپر و دختران منیر در بد و پیمان بی پدر این سخن شنیدند یکبار
 از خجسته خود زان طامعه زهر ایما چسبیدند و فریاد اجتهاد و افغان و احسانه بر آوردند
مؤلفه آمد بچوش سینه کلتور خواهرش از هوش رفت دختر زار برادرش از ریخت دوزخ

سخن از حضرت زینب کبری (ع)

شما از تار سبزه زینب خاتون فرمودند که منمندان از کوه دکان است و بچوش سینه کلتور خواهرش از هوش رفت دختر زار برادرش از ریخت دوزخ

چون اعلیون این سخن شنیدند غمناک
 در عالم کوه افتاد و چرخ فلک
 خون شفق بیامان کشاد و در پیش
 غمناک حضرت جبرئیل شکست
 در محفل و حایان ارواح پیروز
 عبرت زینب خاتون در جهان شریف
 بر روی زهر آرد و طفل اشک عشق
 بلبلان مرهم در دهنها بر و ساره
 کرمان طمان خلیل او خشنود و بنا
 و در محفل خون طمان بر مغرب
 از بهر غم خسته خدیجه کبری آغاز
 زاری مومنان در سوز خدایان بود

و این سخن از زینب کبری (ع)

دکرازه بر ظالمان در باغ خلد جهان سوزنا درش سگینه خاتون بفراد و فغان میگفت مولفه
ایشان جان منی ز تو پیرانه چون کند غم در جهان جلاز تو بخانه چون کند ان ظاهرم که دانم من دیدن
تو است در دام هر ظالم بریدانه چون کند جناب زینب خاتون فرمود ای جان عمه **مولفه**
خواهم ز کوفه جانب جنت سفر کنم روی سوی کاخ حضرت خیر البشر کنم با مصطفی شکایت از باب ظلم و
کین با مرتضی حکایت خالی پر کنم و خن از جهان کشم که مرا از غم حسین نکذاشت ای دیده که خاک کبریا
کپسوکشاده شکوه بزهر اکم ز خصم بنیاد ظلم ز اهر زیر و زبر کنم اهل عیال اغذار از کفناکوی بضعه احمد
بکریمه در آمدند عمر بن عمرت گفت ای پسر ز یاد بر زنان متم زده مواخذه معقول نیست ان لعین بار دیگر گفت
خدایا اظفر داد ببرد تو و عمرت ان اهل بیت او و سپینه ما را اشفاق داد از ایشان زینب خاتون گفت ای کافر
بزورک ما را آگهی و اصل و فرع اهل بیت را بر انداختی اگر شفای تو بر این حاصلت بد شفا نیست پس جناب
ام کلثوم گفت ای دشمن خدا اگر چشم تو روشن شد بکش حسین دیده جدش بسیار بد بدن او روشن شد این
همان حسین است که مگر ز لب بر لبهای چون فندش میسود و لب مبارکش را میبکند و او را بدوش خود سوار میسود
مهتای جواب جدش ناش بر ان ملعون جویزه دید ز بخور رد لکیر اسیری دید در بند غل و زنجیر ظالمی دید
بالسبب جسد پیدا اعضا بش شکسته ماهی دید اشکش بمانی روان شیمی دید دو دامن تا ماه اسمان گفت
نام توان کبیت و نام نامی او چیست گفتند این جوان علی ابن حسین است **مولفه** این پر نوم مشرقت
این کلین کلتر حسین است این ز یاد گفت شنیدم که خدا علی ابن حسین را کشت جناب انام زین العابدین
فرمود من بر ادبی داشتم علی بن دد دشمنان دین جدش او را بتم شهید نمودند ان نظام گفت او را خدا کشت
من بود جانهای همگی را خدا قبض می نماید در وقت خواب و هنگام مرگ ان ملعون گفت تو جرات مینماید که
مرا جواب دهی و در برابر سخن من سخن گوئی آن بد نهاد اشاره بجلا د نمود که او را ببرد و کردن نیرند ایشان
مولفه روز زینب پیره تر شد از شب داغ حسین اشک راه او گذاشتان بلند ماهی از نماه پر زینب
خاتون مضطرب حال از جای جثت و بانحضرت چسبید و در بان ملعون کرد و میزبان حال میگفت **مولفه**
ایتم پینه نما این همه بیدارم کن نازه ظلم دکرا مر و ز تو بنیاد مکن ظاهر نام حرو کشته اسیر تو بیدام زار
او را مکش از کشته و از دم کن جناب خاتون فرمود بجدا سوکت که از او جدا می شوم اگر او را مرا نیز با او کش
حضرت فرمود ای عمه مرا بگذار و اندیشه مالد بر فرمود ای پسر ز یاد **مولفه** نه ان صدم که سینه
کشتن اضطراب من جناب چند میخواستی بکن جور از تو با از من او پیر از کشته شدن قد بدیدیم
مگر نمیدانم که شهادت در اعلا ی دین کرامت مات و کشته شدن در ذام حق دین مات **مولفه** نیم
تو ای دشمن دین کین مات کشته شدن در در حق دین مات دشمنی دین خدا کثرت دوزخ و
طاعتش این مات دیدن بیداد تو بیدادگر روشنی دیده حق دین مات **منقولست**

کتابت اهدیٰ فی ابواب

که در آن روز جناب مختار دیندار این مقدار بود امر نمود که بنا آوردندش تا بصره ظاهره ابوتراب نکرد و غم بر غم
والمراش افزاید چون مختار را با عل و زنجیر شکسته خاطر و دلگیر مجلس شوم انکار ظلم حاضرین ساختند او گفت
مؤلفه نیست ما از ارضای حق که غار نبود شیر را از سلسله چون داخل محفل بشیر و باجمین باز شد
گردید و نظرش بر هر انور سید الشهدا افتاد که در طبق طلا در برابران ولد الزنا گذارده صحنه زد و بهوش افتاد
چون بهوش آمد زبان طبع و دشنام بانکار بد فرجام کشاد و گفت ای حرامزاده مؤلفه این سر سر کرد
اعل و فاست زینت دوش شرف انبیاست هم کتب مغز نخل خلیل هم بحسب خادم او جبرئیل کلین
کلدار شد انماست روشنی دیده خیر الناس لاشک که عنقریب است غریب ملک علام از استین انبیا
بر آمد شعله بیخ انبیا و موالیان خرم هیکلی تو انبیا ترا خواهد سوخت بخدا قسم که خود زان سو کردید
ایمان و پیمان خود را کشاید مکر این سر را بردوش مصطفی دیده و وصف مدح او را از انور و شیدا
که کسوان غیر پیش از حضرت زهرا بافته و دهان پایش شکر از چشمه نوشین خاتم الانبیا بافته بریده باد سخی
سراطهرش برید و شکسته باد پانی که بخصی او بگراید رسید است گویم ابولد الزنا و ایدشمن دوستان خدا صفت
که بعد از کادی کار و اسنظها را احمد مختار و حیدر کرار تراویس صد و هشتاد و سه هزار اموی را برای امان خود
خواهم رسانید و از این شریبی که از ماتم این سر بجا چشایدی بنا و زان تو خواهم چشاید ایشعیان
مختار و فاذا از چندان اظهار خاصه بانر خیل کرده اشارت نمود که ^{مجلس} مجلس نعت نمودند و حجت کردند
و سید سجاد امام زین العابدین و سیده زنان و زمان زینب دختر امیر المؤمنین و بقیه عزت ظاهره سید
المسئلمین سخن او را میشنیدند و او را در خانه از ادب مستقیم میدیدند چه نیکو کوفت بر اخلاص
خود بیفین که در روز جزا در حضور سید انبیا نهادت بان ما جزا خواهند داد این زیاد بد نهاد از سخنان
مختار دشمنان شده حکم قتل او نمود بعضی از مختار مجلس را و اشارت نمودند با امر او کوفت و شام سمع و لبت
اگر متوجه امر قتل او شوی نفسیها از بنام انتقام او کشید خواهد شد انولد الزنا رسید و امر کرد که او را
دوباره بزنند بر دسر زنجیر او را گرفتند و بوی زندان کشیدند بنظر حضرت بجانب عزت ظاهره نکرست
و بر یکی و اسپری ایشان گرفت و بگوشه چشم حضرت بین امام زین العابدین در آمدید و بزبان حال میگفت
مؤلفه من از برای شهید کشاکش کردم و گریه غار نشاید بیای زنجیر بعکس روز جزا از جناب
دشمن دین و لای عزت شیر خداست نصیر جناب سید الشاجدین و دختران امیر المؤمنین بان نسبت
من و دوست اولاد سید و لادم میگردید و بزبان حال میگفت مؤلفه که ای امیر مختار زان
بر تبه صلح از زمانه کتفای بر که هست شیر خدا قریب باد ولای احمد مختار هم نشینت باد جزای
کلبه نوم مصطفی باشد نجات از کرم لطف مرصی باشد بر مختار و از زندان بر بند و اصل یکبار او را
باغکان بی سبب مختار کان جای دادند و در فکران بودند که چگونه جای تازه بان عزیزان نمایند مجلس

تَحْمُدُ بْنُ بَيَانٍ مُنَاطِرُهُ وَصِنَاؤُهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَفِيْفٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بَابُ ابْنِ زَيْنٍ حُرِّمَانَ فِي دَرْكُوفِهِ وَشَهَادَتِهِ

انمطوح حمد و ثنايش خدا و پسر اوست که پنهانست که از فرات قلوب روشن دلان عیان پیدا است از دیده
 کوردلان پنهان هر که او زانه بپند دیده باطن او کور است و هر که در سر کوبش نشیند از دولت وصالش
 مجبور ای بسا روشن دلان که دیده از جهان دوختند و ای بسا کوردلان که خود را در ذاتش محبت او سوختند
 هر که بیدای اوست دیده بصیرت او بنور محبت خاندان رسالت روشن است و هر که دانای وی چون خاطرش
 از زبانه و لایب عزت شاه ولایت کلشن کما قال النبی أحب الله أحب الحسین مؤلفه مرکب بود
 بجان وفادار حسین هر که بود یا دروغم خوار حسین البته که بود در دستداران خدا در رویه
 فردوس بود یا حسین یکی از دوستان خداوند لطیف احد عبد الله ابن عقیف بزرگ طایفه از دست که مؤلف
 در عنقوان جوانی تا غایت پیری خان نثار احمد مختار و حیدر گزار بوده در دیده جهان پیش یکی در دعوی
 جلد دیگری در صفین در رکاب مستطاب شاه ولایت نایبشاند مؤلفه چون مشعل عشق در دل
 افروخته بود حشم از همه خلق جهان دوخته بود از اثر ظلم و جور خاندان جهان قلب و جگر و سینه او سوخته
 بود بدانکه آن پر مظلوم و بعلت کوری توانست که خود را بگر بلا و معلا رساند و بخار از ابدای سید الشهدا
 اما پوخته از وقوع واقعه کربلا و از سر گذشتن حضرت کرمان و از سوج سانه آن بزرگوار تا آن زمان
 آن حضرت کینه در و جگر جو بود هر چه پیش که چون این ز نادیدنها کرد آنچه کرد روزی در کوفه
 مسجد ز آمد و بر منبر شد و گفت ای محمد الله که در دوشان حق تعالی و اهل حق غالب کردیدند و نیزید و اتباع نیزیدند
 قتل حسین مطلب خود رسیدند و کذاب پیر کذاب یعنی حسین پیر ابوتراب کشته شد و عزت او اسیر گردید
 چون عبد الله بن عقیف این سخن را از آن شنید از گوشه مسجد برخاست و گفت ای پسر جانم زانیه کذاب
 و شایسته عقاب و عذاب توبی و پدرو تو و انکافی که ترا والی کرده است و پدرا و وای بر تو اید شمن خدا و تو
 پسر آن را میبکشی و خود را بفر از منبر مسلمانان میکشی و این سخنان را میگوید مؤلفه اینظام بیهیای کا
 اید شمن عزت پسر از ظلم تو و رو سپاه فریاد ایوارت کفر و کین شداد ایچرا مزاده میدانی که جگر
 و چه میگوید کسی را کثرت که در رتبه کشتی نجات نوح است و صاحب انقباس روح مغرور در دمان خلیل و مخدر
 جناب جبرئیل جدش اشرف کائنات و پدوش مبین معجزات مادرش سیده زنان عالمیان بزرگوارش سرور
 انس و جان این همان حسین است که سرور کائنات او را بدوش میکشید و مکرر میفرمود ایست حسین و مظلوم
 شهید من از کشته حسین بزار رو کشنده او از من بزار است پس زیاد از استماع این سخنان در غضب شد
 و گفت کی بود که این سخن گفت عبد الله صداب بلند کرد که ای ولد الزنا بودم تو میکشی ذریه طاهره حضرت سید
 که خدا
 اید تظهر در شان ایشان فرستاده است و دعوی مسلمانان میماند و اعوانه کجا بید اولاد مهاجر و انصار که

شهادت عبد الله بن عقیف

انتقام کشند از طاغی لعین پسر لعین بزیاید پدید که مکر حضرت رسالت او را و بد او را لعنت کرد پس این غضب
 ان لعین مشتعل گردید و در کفهای کردش پر شد و گفت بیاورید او را بنزد من یا ولان بی ایمان از هر طرف و بد
 وان پسر روشن ضمیر را گرفتند که بنزدان کور باطن برید پسر عیان عبد الله که از اشراف قبیله از د بودند با مداد
 عبد الله برخواستند و او را از دست ان پیمان گرفته بجان بر دند و ان پسر روشن دل بیعت و بزبان حال میگفت
مؤلفه کاش ای روشن دلان روزگار خلق را میبود چشم اعتبار تا که بر این دشمن ال علی می کشید
 پنج کارزار این زناد بد نهاد بانک بر نوم زد که بر وید و این کور را بیاورد **مؤلفه** دینه ان عیبا
 خود کور بود چشم عبد الله عین نور بود چون این خبر بطایفه از رسید هفتصد نفر اجتماع کردند و بنا
 قبا بل من نبر جمع شدند پسر ز یاد چون این خبر را شنید قبیله مصر را جمع کرد و با محمد بن اشعث بچنگ ایشان فرستاد
 و محاربه صعبه در میان ان گروه اتفاق افتاد تا آنکه هر دو طرف بسیاری طعمه شمشیر شدند و اخر الامر اخبار ضلالت
 تا پسر ز یاد نهاد غالب شدند و بد ریخته عبد الله رسیدند و در را شکستند و بخانه او درآمدند مریدان
 که عبد الله دختری داشت صالحه غایبه در عفت مشهور از دیده ناعمر همان مستور ستر او را کنیزی اهل بیت الهی
 شایسته خدمت حیدر گزارد دختر نیک اختران پسر روشن ضمیر را خبر کرد که مخالفین بخانه درآمدند عبد الله گفت
 بالی نیست شمشیر من بر من رسان دختر شمشیر زاید رسانید عبد الله بان کوری قبضه شمشیر گرفت و مرکب داد و
 هر که بنزد پناهی آمد دور میکرد و دختر سعادت اثرش میگفت کاش من مرد بودم و امر فرزین تاجران و قاتلان
 عزت سغیران در پیش روی نومقائله میکردم و ان کافران از هر جانب که قصد میکردند دختر میگفت ای پسران
 فلان جانب آمدند و از ان جانب شمشیر خود را حرکت میداد و ایشان را دور میکرد تا آنکه جمعیت بسیار از ان جماعت
 گفتار داخل خانه ان بزرگوار شدند و از هر جانب احاطه نمودند دختر شکر گفت و از دار عثمان بدر منزل احاطه نمودند
 و ناپوری نیست که دفع ضرر از او نماید و ان ناپسند روشن دل رجز میخواند و ان نامرد از غا جو کرده بود و بزبان حال
 میگفت **مؤلفه** داند انکر که هم چون اهل بود کاندوره دوست ترا جان سهل بود چون گفت
 شهید تیغ کین سبطی غافل داند که زندگي چهل بود **الفقه** چون جمعیت کافران بسیار شد بان پسر
 دلاوردست یافتند و او را بنزد پسر ز یاد بردند چون نظرش بر او افتاد گفت الحمد لله که خدا ترا ز لیل کرد گفت
 ای دشمن خدا چه چیز خدا ترا ز لیل کرد بخدا سوگند که اگر چشم میداشتم کار را بر تو متک میگردم این ز یاد گفت ای
 دشمن خدا چه میگوئی در حق عثمان ابن عقیف گفت بولد الزنا غلام بی علاج و احمق و ای پسر خائنه زانیه ترا با
 عثمان چه کار اگر بحق بوده یا باطل خدا میان او و کشندگان او حکم خواهد کرد ولیکن سوال کن ان خود و پدرت
 و ازین پدر و پدرش تا ترا از حسب و نسب تو و او خبر ده ای امیر ز یاد من بپوسته از پر کرد کار خود سوال کنش از آنکه
 تو از مادر متولد شوی خدا شهادت دوزی من کند و دعای کردم که شهادت من بر دست ملعون نزن خلع تا
 و دشمن نزن ایشان نزد ایشان نزد خدا و چون ناپسندم از شهادت تا امید کردیم و الحال خدا که بعد

دو طرف مشتعل از ان کور
 آمدن در ان وقت

از ناسیدی مر اشهادت روزی کرد و دعای قدیم مرا مستجاب گردانید پس زیاد امر کرد تا آن بچاه
 بر ذرا کشیدند و آن بزرگوار بر سر ذرا بر زبان حال میگفت **مؤلفه** هر کس که چه من طالب و بدار
 آمد کام دل او را از این کار آمد انم که میبند و از او ظلم بود معراج من نکار آمد پس از غر از دار
 بسوی دار القرا دشنام و شرف از احمد مختار و جید کردار و اولاد اطهار یافت **بالتیحه** کنت معتره قافور و قفا
عظما مجلس ششم در بیات جفا های اب ز نایر بنید لیل بفرزند
سالم ابر عقیق و کفر قاری ایشان در زندان و شهادت
 ایشان سپاس و ستایش خداوند پر انزات که در نیم در بای رسالت اطرا از انزای اکلید
 نمود و لای مجر وجودش را خضای قل لا استلکم علیه آخر الا المودة فی الفرضه زمینک افورد هر کوهی که از
 سخن کالتن از در زبانه شهادت ساخت و هر روزی که از در جلالش ظاهر نمود او صفت سعادت بر ذرا
 اجسام طالبان را از زندان جهان بفرات فریب کشاند و اجساد مقربان را از در جمله افضال ساحل انصا
 رساند و ستایش مهمانان بلاد دشمنانش نماید مال دنیا **مؤلفه** بهتر بود و ستایش هست از آن
 بدین دشمنانش خصم اولاد عقیل **و اصل علی ربيع الکرامل و الابناء محمد سید الاصفیاء و سید الانا**
و علی وصیه و ابن عمه و ذریه البرده الکرامل سبها امام المظلوم و الشهید المغموم الذی قتل عند النضیه
و الظماء شمر الخاضع فی عبد الله الحسین علیه السلام مؤلفه فقه و بیعتش ساز میان انداز
 محفل برای شیعیان داستان بزرگ بر عنت فرا داستان غم فرا او خان کرا داستان از در و فرزند عقیل
 نونها لان کلثان خلیل **محمد ابن بابویه قمی در کتاب ابالی ذکروه**
 که چون بکه نازم که شهادت و زبانه قزای او رنگ سعادت امام حسین زاد و صخرای کر بلای پر بلا شهید
 کردند حضرت خامره انحضرت اسپر نمودند و در کودکی از مسلم عقیل که هم نام جیب و خلیل بودند و هنوز
 جد تکلیف رسیده و زلالی از جوینار زندگان بخشیده بدست آمد تفاوت اسپر دستگیر شدند و ایشانرا
 بزود پر زیاد بدنام کردند انکار از شدت عداوت با خاندان احمد مختار از کینه و عدوان ایشانرا
 روانه زندان نمود **مؤلفه** شدند اندو سفتگر چه نهاه کنگانی در اندازم مبتلا و زندانی
 برویشان چه نظر کردند زندانسان مجوس گفت دوام آمدند از کنگان پس این زیاد بد نهاد لیل
 زندان را طلیده و گفت **مؤلفه** این دو صید نامند آنکه تو از ادکن صید مار و توریون از گفت
 صیاد کنی طعام بنکو ایشان مرسان و اب برودشان بخشان آنچه بخواه جفا در حشاش کن پیش ایشان باند
 اشک ایشان تحت حکم مرد زندان بان هر روز یک کوزه آب و دو قرص نان ایشان میداد و ایشان روزها را
 دوزخ میداشتند و در شب همت پرورد کار میباشند تا آنکه از بسیاری ریج و مشقت جنششان زار و
 دستان نکار و زحمت ایشان دوزخ از بسیاری محنت ریج و مشقت چون مدت و محنت انانستان دوزخ

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران موجود است

شهادت طفل از مسلم

۲۷۳

بطول انجامید و مشتشان بنهایت رسید با یکدیگر گفتند ای برادرها بچه ما در راست و نزدیک شده که
بدنهای ما در این زندان پوسد و عمر ما فانی کرد اگر مصیحت باشد نسبت حسب خود را با برادران ما
غایب و در دنیا بی روی خود کشاییم شاید که توسطه مجال ما بدیداید و بر حال ما روحی نماید پس چون شب شد
و شیخ زندانیان آمد برادر کوچکتر که ابرهیم نام داشت گفت اترق محمد المصطفی ابا محمد مصطفی را میشناسی
زندانیان گفت لا اعرف محمد او هونجی و مستیدی و مولایه و به آر جو التجاه یعنی میشناسم که اوست پسر ما
و خاتم النبیا **مولف** اوست نزد حق شفیع غاصبان دستگیر ما ز با افتادگان خلق عالم ذره
و او افتاب جمله ذرات از او کامیاب کور باشد هر که نرسنای اوست کنگ نماید هر که نرکونای اوست
گفتند شیخ اترق جعفر از ابی طالب ابن عم المصطفی یعنی ایا جعفر را با طالب را میشناسی گفت بلی چگونه او را
شناسم که خونم او را درونال کرامت فرموده که با ملائکه طهران میخامند **مولف** حضرت طاهر
شاخار طوی است انهای او کج و واقفندار و خوبیت پس گفتند که اترق علی ابراهیم ابی طالب و صتی رسول الله
و ابن عم و خلیفه یعنی ابا ناجدار ملک الله علی رضی الله عنهما و قدر و منزلت او را میدانی گفت **مولف**
کردانم شاه ملک بن علی است افتخار هر چه و هر وقت کردانم ابن عم مصطفی است کردانم ناجدار
اتماست لازم آید در زنجی فروختن پس کردان بخاری سوختن هر که نشاند علیه اکافر است
دست کوم دشمن پیغمبر است چون از باض ایمان نسیم محبت بمشام جانان رسید و از حقیقه خالصت
ولایت بد ما غشان و زید شکفته خاطر گردیدند و گفتند شیخ ما از ذریه طاهر خلیسیم و از عشره صاحب
نترایم از اسیران محمد غنایم که در این زندان بلا گرفتاریم همانا ما را از انبی شناهی که زندان را بر ما شک گرفته است
نان بر ما درین میداری مرد زندان بان چون از حسب تسلیاتشان مطلع گردیدند بچه الفور برخواست و خود را در
قدم ایشان افکند و زبان بگدازد کشود و گفت خان من فدای شما ما بد معذور دارم که من شمارا نشناختم
و بخدمت پر داختم **مولف** بدست خویش چشم خویش کردم بگوری خویش را در چه فکند نداند
صبح کوری طلبنا ز نور توقع نیست پناه ز هر کور اینک در زندان باز است بهر جا که خواهید بود
و ذام مرادی که دانید پیش کبرید و اگر بجهت رفاه شما بر ما ملائکه نماید با کربیت **مولف**
برای دوست دشمن اگر خفا بینیم هر جا که کند که کعبین مدعا بینم انکاء ایشانرا از زندان بیرون آورد
و کوزه آبی و دو قرص نان بایشان داد و بر سر خاوه رسانید و وصیت کرد ایشانرا که شب زام روند و در وقت
شوند و مراجعت نمود و ایشان با از زاد قلیل بر احوال عمر و جیل نمودند **مولف** زادشان کم بود و بنا
عقل نگذردان نیست ایندندان توشه زام جان دانند انکو باشد شروع فرودس برین توشه آبی و
توکل باشد مرکب یقین **منقولست** که چون ان سرکشتگان وادی عربت بر عین زام نمودند
ظالم را روی بوطن مجازی داشتند و با الهانند بر جمله موطن حقیقی میگذاشتند چون قاطع ایشان سخنچران

در شب تار هر چند سرعت نمودند از منزل دامان و منزل نجا و زنگ کردند و علی الصبح خود را در دور شهر کوفه
دیدند از خون حاصل جفا برد ریختی که در سر چشمه ای بود برآمدند فضا را آکنی از خانه خاوت بر چشم
آمد که آب بر دار عکس روی آن دو اختر اوج سعادت و سعادتی در برج ابجد دید چون نظر کرد دید که آن
دو مظهر نور حق از یکجمله پیداوان در برج ^{کوکب} شرف از یک استمان هویدا شده **مولفه** چه مهر و مهر مجسم
مدانجا دو نور از یک شجر آمد هویدا بودی که کلیم از آن شجر دور عیان میدید بخلاف ذی طور
کینتر از ایشان پرسید که شما کسید و در این مکان برای چیستید چون بفرست یافتند که آن کینتر از محبتند
ابرار و درستان احمد بخندار است گفتند ای چاره **مولفه** ما اهلان باغ انجائیم اقربای علی عزیم
سکر و ریاست صاحب تزییل پدر ما است مسلم بن عقیل ما این مسلم عقیلم از زندان پسر زباده فرار نموده
وزاه گکرده ایم از بیم دشمنان انجایان درخت آورده ایم شاید که از نظرهای دشمنان پنهان مانیم کینتر
الفوراب برداشت و سرعت رو بخانه گذاشت و خاتون خورزاکه از محبتان اولاد رسول و از دوستان جناب
بتول بود از احوال ایشان مطلع ساخت و گفت انجاقون **مولفه** بسوی چشمه چمن از برای استاده
برج ابقرین دو افتاب شده چو افتاب براننده سپهر کمال چه افتاب کمال صفای بدر جمال انجاقون
فرزندان مسلم بن عقیل از زندان این زباده فرار کرده و از دشمنان انجاید ریختی که سر چشمه است آورده اند و
پناهی ندارند چون آن زن دل روشن نام ایشانرا شنید فی الفور از جای جگت و بسوی ایشان شتافت و خود را
بخدمت ایشان افکند و تضرع بسیار نمود و با احترام تمام بمنزل ایشان آورد و بجان خود نشاند و شراب بخند
بنقلیم رسانید و طعام بنکواورد و ایشان تناول فرمودند **مولفه** ضارب دستان سوی مهرمانرا
فداخوانی سویی خان بلا ولی شهید نوشینشان پیش شد عم و در دستان پیش از پیش شد کبی
شهادی از خوان زلحک بخورد که جای یکی صد مرتبه نبرد **ویران با قول** چون فدا شدند
اند و طفل معصوم را از زندان رها نمود و برآه رسانید و ایشان در حوالی آن دیار سرگردان بودند تا گاه گذار
در دیرای پره زنی افتاد فقال لها یا محجوزه انا غلامان صغیران عزیزان غیر خیرین بالطریق هذا اللیل قد حزن
یعنی گفت بد رستی که ما بزرگان صغیر عزیزیم و زاه بجاوی نمیبر و ظلمت شب جفا ترا فر گرفته اصبقتنا سواد لیلینا
تقرأ لی الله فاذا اصبحت الزمانا الطریق یعنی این زن در این شب تار ما را ضیافت کن و پناهی ده ما را تا ما را
در روز جزا پناه دهد پس چون صبح شد براه خود بریم از آن صالحه چون اضطراب ایشانرا دید و عطر
ببخان و عیجیانرا از ایشان شنید فقالت باحییبه من انما اذنت من الزواج کلها فاشمت ذایحه الطیبین
لا یجتا بر کف از آن که کینند ایچیدنا من که تحقیق که من بویدم هر بوی خوشی را و خوشبو تر از شما بوئی
ندید و نشنیده نقالها یا اماء انعرف فاطمة الزهراء بنت محمد المصطفی یعنی ای مادر را با غلبه شناسی فاطمه را
فالت هی سیده النساء و شفیعته یوم یجز اکف بلی اوست سید زنان و شفیعته غاصیا نقالها یا انعرف

شهادت طفلان مسلم

خدیجه الکبریٰ قالت سمیته ام المؤمنین وجمعته سید المرسلین یعنی پیشناسم او را که مادر مؤمنین و هم
 خواب سید المرسلین است فقال لها یا امانه ما نحن منهن ما وهما مشایعنی ما از ایشانیم و ایشان از ما یا امانه
 نحن من اسراء محمد المختار انما در ما اسیران ال محمد مختاریم و من عترت سید الابرار و از عترت سید الابرار
مولف ما اسیران خصم ایشانیم نونها لان باغ ایمانیم سرورمانست فخرالخلیل پدرمانست
 مسلم بن عقیل انما در ما اسیران مسلم بن عقیلیم از زندان عبیدالله زیاد که بختیم از بیم قتل ما امشب پشاه
 ده زن گریبان شد و گفت اینوریدگان مت دارم امامرا شوهر نیست فاسو و فاجر و با عسر و کربلا رفته و چنین
 ابن علی مقاتله نموده میترسم مطلع شود که شما در اینجا نه میید و شما را بقتل رساند ایشان گفتند انما در ما
 همین امشب نزد تو باشیم و چون صبح شد راه خود گیریم پس ایشانرا بخانه برد و طعامی از جهت ایشان حاضر نمود
 چون ایشان طعام تناول نمودند بخامه خواب شدند که سائشی تمامید برادر کوچکتر با برادر بزرگتر گفت ای
 برادر در اینشب خاطر مرا اضطرابی دست داده و هول عظیمی بر من مستولی شده و کان من انست که از عمر ما
 همین امشب بیشتر نمانده است بیانا نامرسم و ذاع قیام غمایم و یک دیگر زادر بر کبریم و بوی یکدیگر زامشام
 بر سائیم پیش از آنکه مرگ در ما ماجذاتی میکند پس ایشان دست در اغوش یکدیگر نمودند و میگفتند ایدرینجا که
 از ما در خود دوریم و از دیدار او محجوریم و عید اینیم که بعد از ما بان پیچاره که خواهد گذشت **مولف**
 کجاست اینکه بیای بر دم ما در ما بان سقره زار مصر کرد ما بانکه مانده ز فرزندهای خود همچو بانکه
 کشته ز ما دور دیده اش در نور بانکه نیست خرد از حال فرزندان بانکه هست دل اند هوای دیدارش
 باز روی ملاقات و حرف گفتارش پس با بسیاری کرب و اضطراب بر دیده ایشان اسپتاری خواب شد **مولف**
 چه از چشمشان خاب غم ناب برد فضای سونشان ره در ان خوابید احدی حلقه بر در زار دست کین
 قدر دست بکشاد از استین چون پاسی از شب ان کودگان معصوم در خواب بودند و این ضالحه در اضطراب
 که ناگاه صدای دق الباب خانه شد زن بعقب زانند گفت کینت کوبنده در جواب آمد که من شوهر تو در را کشتا
 زن گفت تا حال کجا بودی که در این وقت غایت تو نبود که بخانه اتی املعون گفت وای بر تو در را کشتا پیش از
 آنکه عقل از سرم بدرود و زهرام شکافه شود زیرا که امروز شفقتی عظیم کشیده ام و بلائی صفت مرا پیش آمده
 زن گفت و بجزک چه چیز است که ترا پیش آمده گفت دو پسر صغیر مسلم بن عقیل از زندان ابن زیاد که بخت اند و این
 زیاد منادی نمود که هر یک نفر از آنها را بیاورد او را هزار درهم بدهد و هر که سر هر دو را بیاورد دو هزار درهم
 بستاند و من در این روز غیب بسیار کشیده و ججوئی بسیار کردم و اثری از ایشان نیافتم زن گفت ای مرد کن از
 اینکه محمد مصطفی در روز قیامت با تو خصمی کند ان ملعون گفت این دنیا چیزیست که همه کس را در ان حرص
 و غیب میباشد زن گفت چه خواهی که با دنیا بانی که آخرت با او نباشد املعون چنان میباید که ترا از ایشان
 خیری باشد که این همه خنایت ایشان بکسی رساند از این زیاد پسر مردن گفت امیر را با من چکا و است و من

ضعیفه عاجزه ام انملعون گفت در آن شب که از آنجا آمدیم و با ستراحت مشغول شوم و چون صبح شود زنا طلب ایشان در پیش کرم بر زن درواکتود و برای انملعون طعامی حاضر نمود و انملعون زهر نثار نمود و چون قدری از شب گذشت او از خواب بگودگان بگوش انملعون رسید برخواست از عقب صندلی خواب ایشان در تخت برآمد و بخواستجوی ایشان میفرمود و ایشان را طلب میکرد تا آنکه دست پلیدش به پهلوی برکوبد اما آنکودن خبردار شد و گفت کبست انملعون گفت من صاحب خوانه شما آگینستید پس زود کوبک برد بزرگرا بیدار کرد و گفت ایچان ادر بر خیز که از اینچه حد میگردیم بران افتادیم و کفر فتنار شدیم ان بدبخت گفت بگوشید که شما آگینستید گفتند ایچان ادر اگوست با تو بگویم اول امان از تو امان دادم شما را گفتند امان ده ما را بخدا و بر رسول و ذمه خدا و ذمه رسول خدا گفت چنین باشد پس ان دویشیم پیچاره گفتند که محمد بن عبدالله بدین شاهد باشد انملعون گفت بل گفتند ما از ذریه پیغمبر تو ایم **مؤلفه** مادرشکان که بیدلیم نو باوه مسلم عقیلیم منسوب رسول عجباییم شایسته فریبگیر بایم غمخون و غریب و در فکرایم او ارمه و وطن و یاریم ما فرزندان مسلم عقیلیم و از زندان پسر زناد ازیم قتل کبر خجته ایم و ان بیجا گفت شما از موی کبر خجته اید و بر موت واقع شده اید الحمد لله که غمخیزانما ظفر داده پس ان دویشیم مظلوم را بر خیزانید که غمخیزانما ایثار از محاکم است و چون صبح شد غلامی داشت که او را افلیح نام کرده بود طلبید و گفت بکبر این دو پسر را و ایشانرا بکناز اذلت بر ریکش و بر ایشانرا بفرزد من او را بنزد این زیاد بر کرده و دوهزار درهم جایزه بستانم غلام شمشیر گرفته و ان دویشیم او را بر داشته خود در پیش روی ایشان برفت یکی از ایشان گفت ای غلام چه شیدایت سباهی روی نوی سباهی روی بلال مؤذن رسول خدا **مؤلفه** رخت بیدر سپهر کمال میماند حال تو بحال بلال است مانند غلام گفت مولای من مرا امر کرده که شما را بقتل رسانم پس بگوشید که شما آگینستید گفتند که ای غلام ما از اقرب رسول خدا پیغمبر تو ایم **مؤلفه** ما که غم دگر در مالا لیم ذریه خواجیه بلالیم ما مرد و کوزاد بیدلیم نو باوه مسلم عقیلیم از زندان این زیاد کبر خجته ایم و خواتون تو ما را اضافت نمودن بخانه برده و موکه تو اراده قتل ما دارد پس انعامت نمود خود را در پای ایشان افکند و بوسه بر پای ایشان میداد و میگفت جان سنا فدای شما باد و روی من فدای روی شما باد ای عزیز پیغمبر خدا قسم که نمی خواهم غم مضطیع خصم من باشد در روز قیامت پس تیغ بدو انداخت و خود را با بفرات افکند از خانه بگریه رفت **مؤلفه** فکند تیغ بصدخون مضطرب برفت زخونانش در زخ بسوی ابی برفت مولای او فریاد کرد ای غلام اطاعت من نکردی و عصیان و زیدی غلام گفت الطاعت تو وقتی بر من و قوی واجب شود که معصیت خدا نکنی و چون معصیت خدا کنی من از تو سزا دارم در دنیا و آخرت پس خود را طلبید و گفت ای عزیز ندمال دنیا را از حلال و حرام برای تو جمع کرده ام و بدینا حرم میدارند مردم دنیا بر این دو طفل را بگیر و ایشانرا بکناز فرات برده سر ایشانرا از بدن بردار و بنزد من اورد تا بنزد پسر زیاد بر و جایزه دوهزار درهم بگیر که بر ان پسر شمشیر را بر داشته ان کو و کناز بر پیش انداخته

شهادت طفلان مسلم

۲۷۷

دوانه شد یکی از مظلومان گفت که همچون ما را از ارحم بناید که تودرتن جهنم بسوزی از پیرکفت ای
نوردیدهای من شما کبشد گفتند ما دوزخه پشیم و پدر تو از اوده قتل ما کرده است پس آن پسر زد
دست و بنای ایشان افتاد بوسه بر پای ایشان میداد و خود را قدری ایشان میکرد پس شمشیر را بدور انداخت
و خود را باب فرات انداخته بکناری رفت آن ملعون سنگین دل فریاد زد که ای پسر اطاعت پدر نکردی پسرکفت
هرگاه خدا اطاعت کنم از عصبان تو بکندم **مولفچه** هر بدی که دشمن او لاد بیعبر بود بر او لازم
که از هر خصم دشمن تر بود پس آن ملعون روی بان پیمان مظلوم نهاد و گفت کبی بفرایم من مباشر قتل شما
بنی شود پس خود شمشیر برداشته روی بلب فرات نهاد که و چون بکنار ابر فرات رسید تیغ را از غلاف کشید
و چون آن پیمان چاره و از غیر بان او راه تیغ برهنه را بنظر دوازده داشت حرکت بدیده مبلوک ایشان کرد
و گفتند ای مرد ما را ای پسر و شر آن ملعون سنگ دل پسرکفت لا والله ولكن اقلنا و از ما بفرسکا ای عبد الله
ز یاد و اخذ جایز میخندم بکشم ما را ای کسم و سر نهاد از یاد میرم و جانم میگرم گفتند تیغ دعا
قلب ما نمیکی رسول خدا آن ملعون گفت شمار رسول خدا را بی نیت پسر گفتند ما از اوده بیزد پسر زیاد پسرنا
انچه او خواهد بنا کند ان لعین گفت در این نماز هیچ مطلبی نیست مگر آنکه خون شما برزم و بدین سب تقریب
هم رسانم نزد پسر زیاد پسر گفتند ای مرد ترا ستمی و غریبی ما هیچ درم نیست **مولفچه** کبی چنانچه تودردش
با غریب نکرد یتیم را چه تو از عدل بر بی نصیب نگرد بر دزد کار کب نیست پاره و پاره ما با چشمت ممانجا
که ان ضعیفه دکشنه غاص و پیرات برای دوری ما خوار و زارد لکیر است کبی کبیت سروق مکن ما
او اگر عزیز جهانست خالک بر او آن ملعون گفت خدا ستمچی از شما بد لمر ننگ داشته است پسر گفت هرگاه
البت ما بشکستی نماز ابگذار دور کت نماز بگذاریم ان لعین گفت هر قدر میخواهید بکشد اگر نفعی از شما داشته
باشد پس هر یک از ان دو مظلوم چهار رکعت نماز گذاردند و سر بسوی آسمان بلند کردند و گفتند یا حی یا قیوم
یا احکم الحاکمین احکم بیننا و بینک یا حی یا قیوم خاکه کن میان ما و این کافر بریم **مولفچه** چنان دو کودک
مظلوم در نماز شدند بر بی نیاز خداوند خود بران شدند که اخذانی که بی نیاز توئی نما که چاره ندان
چاره ساز توئی میان ما و ستمکار ما حکم نمای در عذاب بر پیشتر عدل خود ترا کشای پس آن ملعون
برخواست سر بر ابد بزرگ را از ان جدا کرد پس برادر کوچک از جای جفت و خون برادر خود می غلجید و گفت در
این خون می غلجیم تا وقتی که ملاقات با رسول خدا **مولفچه** حلا چه بد پسر برادر را سر بر او با جان
بر بر و دید و انرا زتن بریده را بر داشت ز روی مهر و رو ناروی را برورش گذاشت خطاب کرد بانرا که ای
پسر در من پسر از شهادت تو من فرزند کبیم پسر از تو من پیمان خوار و زارد لکیرم ان ملعون گفت اندوه
ملا که ترا هم در این ساعت برادر درت میرسانم و برخواست سر از بین ان طفل را نیز از بدن مبارکش جدا ساخت
پسر هر مارا بر مغز فری گذاشت و بدنه های مظلوم ترا و ابر فرات انداخت و انرا برانداخته و خون از ان سرها